



کد خبر : 9784196



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۱/۳ ۱۳:۲۱

تفسیر سوره مجادله جلسه 4 (1396/11/03)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷)}

سوره مبارکه «مجادله» که در مدینه نازل شد مصدر بود به مسئله سمع. بخشی از مطالبی که مربوط به آیات گذشته است بازگو بشود تا برسیم به آیات مبحث امروز. سمع همان طوری که ملاحظه فرمودید دو قسم است: یک سمع طبیعی داریم که انسان حرف را می‌شنود، هر صوتی را می‌شنود؛ یک سمع ارادی داریم که تقریباً سمع اعتباری است نه حقیقی. می‌گوییم فلان شخص حرف ما را می‌شنود یا فلان شخص حرف ما را نمی‌شنود. ذات اقدس الهی به هر دو معنا سمیع است؛ یعنی هر صوت و آهنگی که در عالم ایجاد می‌شود، خدا سمیع است، چه اینکه بصیر هم هست و هر کسی سؤالی دارد، دعایی دارد، ناله‌ای دارد، استغاثه‌ای دارد، خدا سمیع است. این {سَمِيعُ الدُّعَاءِ}؛ [1] یعنی گوش به حرف داعی می‌دهد؛ چه اینکه ما هم در عرف این دو مطلب را داریم که بحث آن گذشت.

مطلب بعدی آن است که اینکه گوش می‌دهد و ارادی است یا اصلاً ترتیب اثر نمی‌دهد این را می‌گوییم نشنید؛ با اینکه شنیده است. در بخشی از آیات قرآن دارد: {لَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذِرُونَ}؛ [2] پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) اذار می‌کند، ولی اینها نمی‌شنوند. با اینکه اینها در حضور حضرت هستند این منافقین و حرف‌ها و آیات را می‌شنوند؛ اما قرآن کریم دارد: {صُمُّ بَكْمٌ غُمِي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ} [3] یا {لَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذِرُونَ}؛ یعنی ترتیب اثر نمی‌دهند. این همان است که می‌گوییم فلان فرزند ما حرف ما را نمی‌شنود، یا فلان شخص نمی‌شنود؛ یعنی ترتیب اثر نمی‌دهد، این هم یک بخش.

آنها که ترتیب اثر می‌دهند سه قسم است: یا ترتیب اثر نفع می‌دهند؛ یا ترتیب اثر ضرر می‌دهند؛ یا جامع بین نفع و ضرر. هر سه طایفه را جداگانه قرآن کریم مطرح کرد. آنجایی که ترتیب اثر نفع می‌دهند، مثل همین مسئله {قَدْ سَمِعَ اللَّهُ}، یا {إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ}، در موارد دیگری که می‌فرماید ما دعای فلان پیغمبر را شنیدیم، سخن فلان پیغمبر را شنیدیم؛ یعنی آثار مثبت را روا داشتیم.

در بخش انتقام‌گیری کسانی که بی‌ادبانه حرف زدند ذات اقدس الهی می‌فرماید ما شنیدیم؛ یعنی ترتیب اثر تنبیهی و کیفری می‌دهیم؛ نظیر آیه 181 سوره مبارکه «آل عمران» دارد: {لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ}؛ ما حرف‌های اینها را شنیدیم؛ اما کیفر می‌دهیم، {سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْأَنْبِيَاءُ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ}؛ ما این حرف‌های اینها را شنیدیم، آن کارهای آنها را می‌دانیم، کیفر هم می‌دهیم و اینها را معذب می‌کنیم.

پس یک قسم شنیدنی است که ترتیب اثر مثبت می‌دهد، موارد فراوانی دارد که یکی از آنها همین آغاز سوره مبارکه «مجادله» است. شنیدن به معنای ترتیب اثر زیانبار دادن باشد آن هم مواردی دارد که یکی از آنها آیه 181 سوره مبارکه «آل عمران» است. یا مشترک بین تنبیه و تأیید است؛ نظیر آنچه در آیه پانزده و شانزده سوره مبارکه «شعراء» آمده. در جریان وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) چند تعبیر هست: یکی اینکه فرمود: {ادْهَبَا}، تنبیه است. {ادْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَغَى}؛ [4] وقتی اینها رفتند می‌فرماید: {فَأْتِيَاهُ}؛ [5] یعنی من آن‌جا هم هستم، نه اینکه اینجا باشم به شما فرمان بدهم بگویم: {ادْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَغَى}. وقتی آن‌جا آمدم، در آن‌جا که خدای سبحان حضور دارد، دارد وقتی که

آمدن؛ یعنی نزد ما آمدن. {فَأْتِيَاهُ}؛ یعنی نزد ما بیایید؛ یعنی من آنجا هم هستم. اینجا تثنيه است، هر دو جا یعنی هر دو جا! از اینجا که مبدأ هست، می‌گوید بروید. در منتها که هست می‌گوید بیایید. «إِذْهَبْ» با «إِنْتَ» فرق می‌کند. «إِذْهَبْ»؛ یعنی برو. «إِنْتَ»؛ یعنی بیا. {فَأْتِيَاهُ} من آنجا هم هستم، بیایید نزد من. این دو را جمع‌بندی می‌کند در سوره مبارکه «شعراء» آنجا که جمع‌بندی نمی‌کند تثنيه است: {اِذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى}. آنجا که جمع‌بندی می‌کند جمع می‌آورد، نمی‌گوید شما دو نفر، می‌گوید من با شما سه نفر هستم: {اِذْهَبَا} تثنيه است، {بَايَاتِنَا}، آنکه در سوره «طه» دارد: {إِنِّي مَعَكُمْ أَشْمَعُ وَ أَرِي}، [6] اینکه در سوره «شعراء» است: {اِذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ}؛ [7] من با هر سه نفر شما هستم. اینجا می‌خواهید بروید دو نفر هستید، آنجا می‌خواهید بیایید با من سخن بگویید دو نفر هستید، مرا که می‌بینید می‌بینید که من با هر سه نفر هستم. هم {إِنِّي مَعَكُمْ} آمده، هم {إِنَّا مَعَكُمْ} آمده. با شما هستم شما را تأیید کنم دستتان را بگیرم. با او هستم که یقه او را بگیرم او را خفه کنم. حرف شما را می‌شنوم تا شما را تأیید کنم. حرف او را می‌شنوم تا او را خفه کنم. این جمع بین شنیدن مثبت و شنیدن تعذیبی.

«فَتَحْصُلُ أَنَّ هَاهُنَا خَمْسَ طَوَائِفَ»؛ پنج طایفه آیات ما داریم: یک طایفه هستند که خدا سمیع است بصیر است همه چیز را می‌شنود هر آهنگی را می‌شنود هر ناله‌ای را می‌شنود، هر صدایی را می‌شنود، هر برگي که از درخت می‌ریزد او صدایش را می‌شنود، عددش را هم می‌داند. این بحث طبیعی است. اما آن سمع اعتباری که ما می‌گوییم فلان کس حرف ما را می‌شنود فلان کس حرف ما را می‌شنود، این چند طایفه است: یک وقت می‌گوییم حرف ما را نمی‌شنود؛ یعنی بی‌اعتناست. در این بخش از آیات می‌فرماید که {لَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ}؛ اینها نمی‌شنوند؛ یعنی بی‌اعتنا هستند. خود منافقان و کفار به یکدیگر می‌گفتند: {لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ}؛ [8] نشنوید با اینکه اینها در مجلس بودند و حرف‌ها را می‌شنیدند؛ یعنی نشنیده بگیرید، - معاذالله - گوش به حرف پیغمبر ندهید. این {لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوَا فِيهِ}، با آن بازی کنید و لغو کنید، با این {لَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ} یک وادی است؛ یعنی نشنوید، ترتیب اثر ندهید. آنجا که می‌فرماید ما می‌شنویم و ترتیب اثر تنبیهی می‌دهیم، آیه 181 سوره «آل عمران» است که فرمود ما حرف اینها را شنیدیم ادبشان می‌کنیم. آنجا که شنیدن آثار مثبت را به همراه دارد اینکه می‌گوییم: {إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ}، یا آغاز سوره مبارکه «مجادله» که {قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ}. آنجا که مشترک یا جامع است بین اثر مثبت و منفی، به موسی و هارون (سلام الله علیهما) در دو مقطع خطاب می‌کند، آنجا که می‌گوید: {إِنِّي مَعَكُمْ أَشْمَعُ وَ أَرِي}، فقط تأیید است. آنکه در سوره مبارکه «طه» است. آنکه در سوره مبارکه «شعراء» است تثنيه نیست، آغازش تثنيه است: {اِذْهَبَا بِآيَاتِنَا}، آنجا که رفتید می‌بینید من آنجا هم هستم، چون دارد که {فَأْتِيَاهُ}. آنجا که بخوایم سخن بگوییم آنجا به شما می‌گوییم: {إِنَّا مَعَكُمْ}؛ ما به هر سه نفرتان هستیم. آن وقت با شما هستیم حرف شما را بشنویم برای تأیید؛ با او هستیم حرف او را بشنویم برای اضلال. اینها آیات مربوط به سمع ذات اقدس الهی است که لذا فرمود خدا سمیع است. اگر در بخش‌هایی دارد خدا سمیع است، چون استعمال لفظ در اکثر از معنا «مما لاریب فیہ» است یک امر مخفی نیست تا ما بگوییم جایز است یا

جایز نیست، نمی‌دانم لفظ، مرآت است و فانی در معناست! استعمال لفظ در اکثر از معنا این جزء بین الرشدهاست «عند التحقيق»؛ اما جامعی دارد اینها در جامعش استعمال می‌شود اگر هم در معانی متعدد استعمال بشود هیچ محذور علمی ندارد، ولی جامع دارد در جامع‌اش استعمال می‌شود که به آن جامع بین این مجموعه‌ها، {إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ} یا «إِنَّ اللَّهَ كَذَا و كَذَا».

پرسش: وجه معیت می‌تواند این باشد که

پاسخ: معیت هم دو قسم است؛ «قد تقرر كثيراً» در ضمن «معکم ثلاثة» خدا «مع کل شیء»، یک معیت مطلقه دارد، یک معیت خاصه دارد که با افرادی هست تا هر وقت بخواهند بلغزند جلوی‌شان را بگیرد: {إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ}، [9] یک جا معیتی است که تا می‌رود سخن بگویند همان جا خفه‌اش می‌کند. اینکه می‌گویند: {إِنِّي مَعَكُمْ}، یا {مَعَكُمْ}، این معیت هم که قبلاً بحث آن گذشت همین قسمت است. یک {هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ} [10] است که معیت مطلقه است با هر کسی هست. یک معیت خاصه «مع المؤمنین» است که {إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا}، [11] این معیت‌های رحمت رحیمیه است. یک معیت غضبانیه و سخط‌گیری خداست که با فراعنه و امثال آن هم هست.

مطلب دیگر این است که قبلاً گفته شد که «بسم الله» 114 مرتبه نازل شده است، یک مرتبه در سوره مبارکه «نمل» است که در طلعه نامه سلیمان است که آن تبرک است و بحث آن جداست. 113 مرتبه دیگر در آغاز 113 سوره از 114 سوره است، چون سوره مبارکه «توبه» را هم گفتند تتمه سوره مبارکه «انفال» است یا وجوه دیگر؛ لذا سوره «توبه» «بسم الله» ندارد و وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود وقتی «بسم الله» بر ما نازل می‌شد می‌فهمیدیم سوره قبل تمام شد، سوره بعد شروع شده؛ [12] لذا این مشترک لفظی است نه اینکه یک بار نازل شده ما تبرکاً در سایر سوره‌ها می‌گوییم. چون آغاز هر سوره «بسم الله» جدیداً نازل شد اگر کسی بخواهد «بسم الله» هر سوره را خوب متوجه بشود، وقتی عصاره آن سوره را متوجه شد می‌داند که این «بسم الله» چه می‌خواهد بگوید.

پرسش: اگر «بسم الله» را به عنوان اینکه مفهوم هست بگویند قرینه می‌خواهد.

پاسخ: نه دیگر، چون 113 مرتبه نازل شد. یک وقت است که یک «بسم الله» یک مرتبه نازل می‌شود بعد می‌گویند شما تبرکاً در هر امری بگویید «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ»، [13] این بله «بسم الله» در همه جا یکی است. اما اینکه آن روز هم در بحث فقهی مطرح شد که غالب بزرگان فقهی نظرشان این است کسی که می‌خواهد سوره بخواند باید «بسم الله» را به قصد آن سوره بگوید. مرحوم سید فقط احتیاط استحبابی دارد، ولی مرحوم نایینی، مرحوم آقا ضیاء، بزرگان دیگر، اساتید ما (رضوان الله علیهم) نظر شریفشان این بود که «بسم الله» هر سوره باید به قصد آن سوره باشد. آنها که نظر شریفشان این است که جنب نمی‌تواند آن چهار آیه سجده دار را بخواند توسعه می‌دهند می‌گویند آن چهار سوره‌ای که در آن سجده واجب است نمی‌تواند بخواند، خود آن سوره را اشاره می‌کنند، این جمله‌های دعای نورانی «کمیل» [14] را می‌گویند جنب احتیاطاً نخواند که بخشی از اینها جزء سوره‌ای است که در آن سجده واجب است. «بسم

الله» را هم به قصد یکی از آن سوره‌های عزائم نگوید. اینها که نظرشان این است که جنب نمی‌تواند آن چهار سوره‌ای که در آن سجده واجب است بخواند. اما مختار این است و خیلی از فقها فتوایشان این است که آن چهار آیه را نمی‌تواند بخواند.

غرض این است که اینکه بزرگان فتوا می‌دهند اگر کسی خواست بعد از حمد سوره معینی را بخواند باید «بسم الله» را به قصد آن سوره بگوید سرّش همین است که این «بسم الله» با این سوره نازل شده معنای آن فرق می‌کند با «بسم الله» دیگر.

پرسش: ...

پاسخ: بله، ممکن است مصادیق است. معنای جامعش یکی است مصادیقش فرق می‌کند. اما در فصل سوم اشاره شد که ما دستمان در فصل اول بسته است در فصل دوم بسته است، به فصل سوم می‌رسیم مخصوصاً بنا بر اتحاد عاقل و معقول که عاقل با علم متحد می‌شود نه با معلوم، اگر - معاذالله - ما دسترسی به مقام ذات داشته باشیم، آن‌جا خطرهای فراوانی در پیش است؛ در حالی که همه اینها قائل به اتحاد عاقل و معقول‌اند؛ یعنی آن منطقه واقعاً منطقه ممنوعه است. ما به برهان مکلف هستیم برهان هم یک سلسله مفاهیم ذهنی است ما به مفهوم متحد نیستیم اتحاد عاقل و معقول هم در مفهوم نیست از ما هم غیر از برهان نخواستند از ما فقط دلیل می‌خواهند از ما استدلال می‌خواهند نه مشاهده عرفانی. آن مخصوص خواص از اولیای الهی است. آنها که مشاهده می‌کنند در فصل سوم هستند. فصل سوم ظهور حق است وجه حق است. فصل اول اگر کسی بخواند به سراغ مشاهده برود، ذات چون بسیط است جزء ندارد، چون نامتناهی است حدّ ندارد، این کجا را می‌خواهد مشاهده کند؟ این است که سیدنا الاستاد امام (رضوان الله تعالی علیه) تصریح می‌کند که هیچ پیغمبری خدا را مشاهده نکرده و نمی‌کند، نه مقصود هیچ پیغمبر است، نه معبود هیچ پیغمبر است، نه مشهود هیچ پیغمبر است برای این است. [15] نعم! «وجه الله» آن که {ثَوْرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ} [16] است بله مشهود است؛ اما برهان که مفهوم است ما مفهوم نامتناهی را به خوبی می‌فهمیم. اما همین مفهوم نامتناهی، نامتناهی به حمل اولی است و متناهی به حمل شایع، برای اینکه در کنارش چندین مفهوم در ذهن ماست.

پرسش: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده‌اند که «مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي». [17]

پاسخ: بله درست است در جهان امکان «مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي».

پرسش: ...

پاسخ: آیت بودن نشانه بودن است، نشانه الله است. همه موجودات نشانه الله هستند. کسی بخواند از راه برهان به مقصد برسد اینها را می‌بیند به مقصد می‌رسد، دیگر لازم نیست برهان‌های زمین و آسمان

را نگاه کند بالاتر از زمین، علی و اولاد علی است بالاتر از آسمان، علی و اولاد علی است. ما با دیدن نظم عالم به الله پی می‌بریم.

پرسش: پس سیر و سلوک برای خود امیرالمؤمنین به چه شکلی صورت می‌گرفته؟

پاسخ: با همان اسمای حُسناست.

پرسش: اینکه در حدّ عالی

پاسخ: نه، اسمای حُسن برای همه که نیست، بعضی‌ها در اسم عظیم‌اند بعضی در اسم اعظم‌اند بعضی مراتبی دارد یکی {دَنَا} است، یکی {فَتَدَلِّي} است، یکی {فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ} است، یکی {أَوُّهُوَ أَقْرَبُ} است. این به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید [18] وقتی که لفظ تمام شده دیگر نه عرب، نه عجم کلمه‌ای ندارد قرآن می‌فرماید: {أَوُّهُوَ أَقْرَبُ}. در جریان «قُرب الی الله» ی که {دَنَا فَتَدَلِّي * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ} [19] تا اینجا را آدم می‌فهمد، {أَوُّهُوَ أَقْرَبُ}، دیگر لفظ کوتاه است. مگر فاصله بین مخلوق و خالق محدود است؟ در روایات هم امام (سلام الله علیه) فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورَ نَبِيَّنَا» [20] گاهی فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ» [21] وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. حالا اوّل مخلوق و اوّلین فیض این است؛ بین این اوّلین فیض که نور اهل بیت (علیهم السلام) است، با ذات اقدس الهی آیا متناهی است یا غیر متناهی؟ اگر - معاذ الله - این فاصله متناهی باشد، مجموع دو تا متناهی می‌شود متناهی، تالی فاسدش این است که - معاذ الله - خدا متناهی است.

بیان ذلک این است که این اهل بیت موجود متناهی‌اند، یک؛ فاصله بین اینها و خدا اگر متناهی باشد، دو؛ مجموع دو تا متناهی می‌شود متناهی، سه؛ پس ذات اقدس الهی موجود متناهی است، چهار. لذا فاصله بین صادر اوّل و خدا نامتناهی است. بین خدا و خلق آن فاصله نامتناهی است. فرض ندارد کسی آن‌جا راه پیدا کند. امام این حرف‌ها را در سنّ 27 هشت سالگی زده، حالا چگونه درس خوانده؟ چه شهادتی داشته؟ چه کسی او را یاد داده این حرف‌ها را؟ اگر این فرصتی می‌داشت و علوم عقلی را ترویج می‌کرد مثل همین انقلاب بود. غرض این است که بالصّراحه می‌گوید هیچ پیغمبری خدا را عبادت نمی‌کند خدا را نمی‌شناسد خدا را قصد نمی‌کند؛ اما قرآن را کاملاً می‌فهمد این هزار و یک اسم «جوشن کبیر» را می‌فهمد، اینها برهان است. فاصله بین خلق و خالق این فاصله نامتناهی است. اگر - معاذ الله - این فاصله متناهی بود مجموع دو تا متناهی می‌شد متناهی. خدا چقدر از پیغمبر بزرگ‌تر است؟ به اندازه محدود یا نامحدود؟ اگر به اندازه محدود بزرگ‌تر باشد فاصله خدا از پیغمبر محدود است، خود پیغمبر هم که محدود است، مجموع دو تا محدود می‌شود محدود. خدا به اندازه نامتناهی از پیغمبر بزرگ‌تر است؛ لذا فرض ندارد کسی او را مشاهده کند. خدا یعنی خدا! شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله تعالی علیه) ایشان در این کتاب نثر طوبی بیانی از مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی که این هم از مفسران بزرگ تهران بود این قطب رازی که محاکمه کرده بین خواجه نصیر و فخر رازی از یک طرف، گاهی بین خواجه نصیر و خواجه و مرحوم بوعلی از طرف دیگر محاکمات نوشته یک کتاب رسمی

و درسي شده به نام شرح اشارات، که مرحوم شهيد اول در شرح حالش در دروس يا ذکري مي‌گويد من فلسفه را در شام نزد قطب رازي خواندم. اين قطب رازي برای همين ورامين است. اين سرزمين مي‌تواند اين گونه عالم تربيت کند. اين طور نيست که حالا ما بگوييم اينها از جاي ديگر بودند، نخير! از غالب اين روستاها غالب اين شهرها مردان بزرگي برخاستند. اين قطب رازي برای همين ورامين است. اين محاکمه کرده چه کسي را؟ خواجه نصير را از یک طرف، فخر رازي را از طرف ديگر؛ گاهي هم دستي دراز کرده به حرف‌هاي بوعلی بين الماتن و الشارحين محاکمه کرده؛ لذا شده کتاب درسي رسمي. ابوالفتوح رازي برای همين تهران است که اين تفسيرش تفسير علمي وزيني است؛ منتها فارسي است. مرحوم علامه شعراني شيخنا الاستاد (رضوان الله تعالي عليه) در نثر طوبي ضمن کلمه «رَبِّ» که برخي‌ها گفتند اين رب اسم اعظم ذات اقدس الهي است نقل مي‌کند که شيخ ابوالفتوح، ايشان که دارد شيخ؛ يعني شيخ ابوالفتوح. در جلد اول صفحه 42 اين چنين روايت نقل کرد مرحوم ابوالفتوح رازي در تفسيرشان در جلد اول از وجود مبارک امام صادق (سلام الله عليه) اين روايت را نقل کردند، حالا پيدا کردن اين روايت براي شما آقاياں در شرايط کنوني خيلي آسان است. کسي آمده خدمت امام صادق (سلام الله عليه) عرض کرد که اسم اعظم را مي‌خواهم از شما ياد بگيرم. هواي سردي بود آب سردي هم در حوض بود حضرت فرمود برو در حوض، اين هم فرمايش امام را اطاعت کرد. مگر یک انسان در آن هواي سرد در اين آب يخ بسته چقدر مي‌تواند مقاومت کند؟ اين خيال کرد که اول مثلاً عادي است. بعد وقتي کهديد مي‌لرزد، مرتب مي‌لرزد، مرتب مي‌لرزد، مدام استغاثه کرد، مدام استغاثه کرد که مرا در بياوريد به اذن امام کسي او را در نياورد. بعد از ته دل ناله زد: «يا الله اغثني!» حضرت فرمود اسم اعظم از اينجا شروع مي‌شود. [22] اسم اعظم حال است مقام است. آن جايي که وقتي کسي در اتاق عمل مي‌رود پزشک نااميدش کرده آن پدر يا آن مادر چگونه ناله مي‌زند؟ اين آغاز راه اسم اعظم است. اسم اعظم مفهوم نيست که انسان در حال عادي چند تا ذکر را بگويد که «يا الله»، «يا الله»، «يا الله» بتواند مشکلي را حل کند. مقام است که آغازش از آن ناله شروع مي‌شود، به هر حال جنگ دروني است، اينجا آه مي‌خواهد سلاح بيروني آهن است، سلاح دروني آه است «و سَلَاخُهُ الْبُكَاءُ» [23] ناله است و ضجّه است. اگر گفتند اسم اعظم؛ يعني اين طور، طليعه‌اش همين است. آن که ولي عصر است گفت در يخ باش! اين هم دارد مي‌لرزد، اين از درون دل ناله زد گفت: «اغثني يا الله!» حضرت فرمود اسم اعظم از اينجا شروع مي‌شود.

غرض اين است که اسماي الهي از همين قبيل است و درجات از اين قبيل است. وقتي ما بدانيم فاصله صادر اول و ذات اقدس الهي نامتناهي است، آن وقت فرمايش امام براي همه ما روشن است؛ اما ما اين مسائل مفهومي را به خوبي مي‌فهميم مکلف به برهان هم هستيم به علم هم هستيم اگر آن شهود نصيب کسي شد، «طوبي له و حسن مآب»؛ اما نه، ما با اين برهان مکلف هستيم، قرآن با ما با استدلال سخن مي‌گويد: {قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ}. [24]

پس اين قسمت پنج، شش طايفه‌اي که مربوط به سميع بودن، بصير بودن و اينها بود، اينها ارائه شد. در قسمت مربوط به تعذيب فرمود اينهايي که مي‌خواهند مرزشکني کنند، به اصطلاح ناهنجاري کنند،

هنجارشکنی کنند، مرز الهی را به هم بزنند، اینها ذلیل خواهند شد؛ چه اینکه دیگران هم این کار را کردند ذلیل شدند. {إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ}؛ با حدود الهی با احکام الهی طرف‌اند. حدّ الهی را رعایت نمی‌کنند. اینها مُحَادّه دارند حدّشکن‌اند، هنجار شکن‌اند، مرز شکن‌اند. فرمود: {إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ}، در احکامی که خدا ثابت کرده. {وَرَسُولُهُ}؛ احکامی که خدا به پیامبرش فرموده که تو اینها را به مردم بگو. حضرت

فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ»^[25] این هست. فرمود کسی که مُحَادّه کند مرزشکنی کند حدّشکنی کند، این ذلیل خواهد شد؛ چه اینکه خیلی‌ها این کار را کردند ذلیل شدند. ما صرف تهدید نداریم؛ البته قیامت سرجایش محفوظ است؛ اما در دنیا در هر پاراگراف تاریخی حق با متّقین است. به هر حال تاریخ این طور نیست که پایان نداشته باشد. در هر پاراگراف تاریخی حالا یا پنجاه سال است یا شصت سال است یا دویست سال است یا سیصد سال، در هر پاراگراف تاریخی {وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ}.^[26]

شما ببینید سوره‌های قرآن یکی سوره مبارکه «بقره» است، یکی سوره مبارکه «نصر» است یکی دو سطر است، یکی هشتاد صفحه است، یکی بیست صفحه است، فرق می‌کند. جریان‌های تاریخی هم همین طور است، گاهی صد سال است، گاهی دویست سال است، گاهی پنجاه سال است، گاهی کمتر است گاهی بیشتر، در تمام این بخش‌های تاریخی {وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ}. این طور نیست که گاهی اینها گاهی آنها. در این محدوده مبارزه گاهی این پیروز است گاهی آن پیروز است، ولی سرانجام حق پیروز است.

یک بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که فرمود در جنگ‌ها ما تصاول می‌کردیم مثل دو کبشی که شاخ می‌زنند؛ گاهی آنها کشته می‌دادند گاهی ما کشته می‌دادیم گاهی آنها می‌زدند گاهی ما می‌زدیم تا روشن شد که حق با ماست و خدا ما را پیروز کرد.^[27] این بیان حضرت است در نهج البلاغه. ما تصاول می‌کردیم، گاهی آنها غالب بودند گاهی ما غالب می‌شدیم، گاهی آنها شکست می‌خوردند گاهی ما شکست می‌خوردیم، آن وقت خدا ما را پیروز کرد. این طور نیست که عالم مبهم باشد بی‌نتیجه باشد. این طور نیست که {وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ}، مربوط به خصوص معاد باشد. خیر! در هر پاراگراف تاریخی حق پیروز است.

فرمود: {كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أُنْزِلَتْ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ}، چه وقت؟ {يَوْمَ يَبْعَثُهُمْ} آن عذاب که برای همه کفار است که وهن هم می‌آورد یک عذاب سوخت و سوز است که در سوره مبارکه «نساء» دارد: {كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا}،^[28] یک عذاب خزی و رسوایی است که آن را می‌فرماید عذاب مهین است، «هَوْن»؛ یعنی رسوایی، خواری که فرمود: {لَهُمْ خَزْيٌ}،^[29] «خزی»؛ یعنی رسوایی. بدترین رسوایی این است که – معاذالله – کسی به صورت حیوان دربیاید؛ یعنی حیوان بشود؛ یعنی انسان بشود نوع متوسط؛ یعنی انسان بشود جنس سافل؛ یعنی اگر از این آقا سؤال بکنی که «ما هو؟» می‌گوییم «جوهر جسم نام حساس متحرک بالارادة حیوان انسانِ قرد» که این «قرد» فصل اخیر اوست. نه اینکه اینها که حیوان می‌شوند، انسانیت آنها برود کنار، بشود حیوان. الآن بوزینه در عالم هم جفت‌گیری دارد تغذیه دارد تولید دارد، آن لذّتی که طاؤس می‌برد آن لذت را بوزینه می‌برد این طور نیست که او حالا لذت کمتری ببرد. بوزینه چه رنجی دارد؟ حالا بر فرض کسی بوزینه شد، این {كُونُوا

قَرْدَةُ حَاسِيَيْنَ؛ [30] بوزینه‌ای است در طول انسانیت؛ یعنی «انسانِ قَرْدُ»، اگر قرد باشد. قرد چه خزی‌ای دارد؟ الآن این آهو و تیهو هر لذتی که می‌برند این خرس و خوک هم می‌برند. نه خجالت می‌کشد، نه لذتش کم است. مشکلش این است که ما خیال می‌کنیم این قرده‌ای است در عرض انسانیت! خیر! این قرده‌ای است در طول «انسانِ قَرْدُ» که انسان می‌شود نوع متوسط نه نوع الانواع. می‌شود جنس سافل، نه نوع اخیر. انسانیتش محفوظ است تمام شرع این است، تمام کارها را او باید در محدوده قردی انجام بدهد در دنیا همین طور بود. در دنیا تمام هوش و سرمایه‌هایی که ذات اقدس الهی به او داد در محدوده قردی به کار می‌برد. یک روز اینجا یک روز آن‌جا یک روز این رنگ یک روز آن رنگ! بعد می‌فرماید آن کاری که شما کردید هر چه کردید ما شما را به همان صورت درآوردیم.

فرمود: **يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا**؛ اینکه می‌فرماید: **فَيُنَبِّئُهُم**؛ یک کیفر است. در سوره مبارکه «قیامت» دارد که **{يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ}**؛ [31] «تنبئه» یک گزارش تفصیلی بازی است که باب تفعیل این را افاده می‌کند. **{يُنَبِّئُ}** هم همین است. **{يُنَبِّئُهُم}**؛ این باب تفعیل است. **{يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ}**؛ این هم باب تفعیل است. «تنبئه»؛ یعنی تمام اُنباء و اخبار او را به او گزارش می‌دهیم بدون کم و کاست. بعد می‌فرماید چه حاجت که ما به او بگوییم؟ این «بل» برای همان است که ما از نظر علمی نیازی نیست به او بگوییم: **{بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ}**؛ [32] هر چه هم عذر بیاورد به هر حال می‌دانیم که چه کار کرده است. نیازی به تنبئه نیست، ولی برای «خزی مضاعف» ما گزارش می‌دهیم؛ وگرنه چه حاجت که ما به او بگوییم؟ یعنی ما می‌خواهیم اعلام بکنیم که او یک از جهل به در بیاید و یک چیز تازه‌ای بفهمد؟ خیر! این طور نیست **{بَلِ}**؛ این «بل» برای آن است که این تنبئه اثر علمی ندارد، اثر عملی دارد، رسواتر می‌شود. **{يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ}**؛ بعد می‌فرماید: **{بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ}**. این تنبئه اثر علمی ندارد، اثر عملی دارد. **{فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا}** این برای اینکه در محکمه رسواتر بشود. بعد می‌فرماید: **{أَخْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ}**؛ حالا شما خودتان را به نسیان زدید.

یک بیان نورانی از حضرت امیر بود که یک وقت هم خوانده شد که فرمود: **«ذَهَبَ الْمُتَذَكِّرُونَ بَقِي النَّاسُونَ أَوْ الْمُتَنَاسُونَ»**؛ [33] فرمود آنها که اهل تذکره بودند یادشان بود، آنها رفتند. اینها که یادشان رفته یا خودشان را به فراموشی می‌زنند، اینها هستند. **«ذَهَبَ الْمُتَذَكِّرُونَ بَقِي النَّاسُونَ أَوْ الْمُتَنَاسُونَ»**؛ اینها خودشان را به نسیان می‌زنند. اینجا هم در حقیقت نسیان است یا تناسی است **{أَخْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ}**؛ شماره کردن را گاهی می‌گویند احصاء. «احصاء» از آن حصاء و سنگریزه است، چون قبلاً این طور بود این شماره‌های رسمی نبود، آن هوش‌ها هم که نبود که اینها را ضبط بکنند یک عده با انگشت می‌شمردند با اصابع، یک عده هم با سنگریزه می‌شمردند، برای اینکه حساب‌هایشان مخفی بشود. «حصاء»؛ یعنی سنگریزه، چون با سنگریزه می‌شمردند می‌گویند «أَحْصَى فلان»؛ یعنی با این حصاء بررسی کرده است. به همان جهت کتاب الهی هم از واژه إحصاء استفاده می‌کند **{أَخْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ}** اما فرمود نیازی به شمارش و امثال آن نیست **{وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ}** و این **{وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ**

شَهِيدٌ} را در بخش پایانی سوره مبارکه «فصلت» به این صورت بیان فرمود، فرمود: {أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ}، [34] پس احصای الهی به این معنا نیست که حالا فراموش نکند، چون هر چیزی تحت احاطه اوست. اگر هر چیزی تحت احاطه اوست این نیازی به احصاء و شمارش ندارد همه چیز در محضر اوست، چون {بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ} است. اگر {بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ} است نیازی به شمارش مستأنف ندارد، ولی برای این شخص دانه دانه به حسابش می‌آورد که فلان کار را کردی، فلان کار را کردی فلان کار را کردی. اما آیه مهمی که سوره مبارکه «مجادله» در پیش دارد همین آیه است که حالا این را باید به دقت مطالعه بفرمایید.

در سوره مبارکه «مجادله» آیه هفت از اینجا شروع می‌شود، می‌فرماید هر کاری که اینجا انجام می‌دهند، ذات اقدس الهی می‌داند: {أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ}، این مضمون چون در چند جای قرآن آمده تا حدودی برای ما قابل فهم است؛ اما این مضمون فقط در همین جا آمده و به آسانی هم قابل فهم نیست. فرمود: {مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ}؛ هر سه نفری که نشسته‌اند دور هم نجوا می‌کنند زیر گوشی می‌گویند، خدا چهارمی آنهاست. {وَلَا خَمْسَةٍ}، هیچ پنج نفری دور هم نشسته‌اند در پشت درهای بسته {إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ}؛ خدا ششمی آنهاست. {وَلَا أَذْنِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا}، چون همه صحنه را می‌بیند، {ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ}، آن‌که مشکل است و داء غُضال است این است که قرآن کریم ثالث ثلاثه را کفر محض می‌داند. رابع ثلاثه را توحید ناب می‌داند. این نظیر کفایه و اصول فقه و مکاسب و جواهر نیست، با یک مقدار فکر و با یک بنای عقلا و با فهم عرف حلّ بشود. به آسانی یعنی به آسانی حلّ نخواهد شد. چگونه ثالث ثلاثه کفر است و رابع ثلاثه کفر نیست؟ آن کفر محض است این توحید ناب است؟ سه نفر که نشسته‌اند هر کاری بکنی سه نفر هستند و خدا چهارمی این سه نفر است هر طوری که سرشماری بکنی سه نفر هستند. پس این رابع چه کاره است؟ پنج نفر که نشسته‌اند هر طوری که سرشماری بکنید پنج نفرند. خدا سادس خمس است نه سادس سته. سه نفر که نشسته‌اند خدا چهارمی سه نفر است نه چهارمی چهار نفر. این فرقی چیست؟ چگونه آن ثالث ثلاثه {لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ}، [35] آن می‌شود کفر؛ اما رابع ثلاثه کفر نیست؟ این چه وحدتی است؟ این چگونه است که شما هر طور بخواهی سرشماری بکنی اینها سه نفرند، ولی خدا چهارمی این سه نفر است، چرا چهار نفر نیستند؟ اگر پنج نفر هستند هر طوری شما بخواهی سرشماری بکنی اینها پنج نفرند، ولی خدا ششمی این پنج نفر است؟ پس چرا شش نفر نیستند؟ چرا {لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ}، اما این توحید ناب است که {مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ}؟ خود قرآن اگر بخواید با ما حرف بزند ما سؤال بکنیم که چگونه {لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ}، آن وقت این {مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ}، این می‌شود توحید ناب؟ اگر خود این قرآن به صورت امام معصوم دربیاید با ما حرف بزند ما دیگر مطمئن می‌شویم. این چهارده نفر همان قرآن متحرک‌اند حالا معلوم می‌شود که اینها چه کسانی هستند و چه هستند و چیزی که به دست عقل دیگری نمی‌رسد این کلید به دست همین‌هاست. شما

منهای روایات و تحقیقاتی که از این دودمان رسیده بررسی کنید، چگونه می‌شود که «ثالث ثلاثه» بشود کفر، «رابع ثلاثه» بشود توحید ناب؟ این را همین‌ها را بیان کردند.

«و الحمد لله رب العالمین»

- [1]. سوره آل عمران، آیه 38.
- [2]. سوره انبیاء، آیه 45.
- [3]. سوره بقره، آیه 18.
- [4]. سوره طه، آیه 43.
- [5]. سوره طه، آیه 47.
- [6]. سوره طه، آیه 46.
- [7]. سوره شعراء، آیه 15.
- [8]. سوره فصلت، آیه 26.
- [9]. سوره عنکبوت، آیه 69.
- [10]. سوره حدید، آیه 4.
- [11]. سوره نحل، آیه 128.
- [12]. تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 6.
- [13]. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام، ص 25.
- [14]. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج 2، ص 846.
- [15]. تعلیقه حضرت امام بر شرح فصوص قیصری، ص 116.
- [16]. سوره نور، آیه 35.
- [17]. تفسیر القمی، ج 1، ص 309.
- [18]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج 12، ص 305.
- [19]. سوره نجم، آیات 8 و 9.

- [20]. رك: بحارالانوار، ج15، ص28؛ «فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورٌ حَبِيبُهُ مُحَمَّدٌ(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ). خَلَقَ اللهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)».
- [21]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج1، ص442.
- [22]. روض الجنان و روح الجنان في تفسیر القرآن، ج1، ص69.
- [23]. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج2، ص850.
- [24]. سورة نمل، آیه64.
- [25]. بحار الأنوار(ط - بيروت)، ج30، ص432.
- [26]. سورة اعراف، آیه128؛ سورة قصص، آیه83.
- [27]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه56.
- [28]. سورة نساء، آیه56.
- [29]. سورة مائده، آیه33.
- [30]. سورة بقره، آیه65؛ سورة أعراف، آیه166.
- [31]. سورة قیامت، آیه13.
- [32]. سورة قیامت، آیات14و15.
- [33]. نهج البلاغة(للصبحي صالح)، خطبه176.
- [34]. سورة فصلت، آیات53و54.
- [35]. سورة مائده، آیه73.